

انگشت تأکید بر جایگاه عقل، از سر ناچاری است نه گستاخی و پرده دری در برابر وحی ناب. اگر وحی ناب، پیش روی آدمی باشد، کی و کی به عقل خود تکیه زند؟! بنا بر باور مسلمانان، بیش هزار سال است، تنها میراث به یادگار مانده کتاب و سنت پیامبر خداست...

در گفتار دوم، عقل با برخی عناوین، مانند علم، علوم تجربی، معرفت های فطری & shy؛، عرف و بنای عقلا، مقایسه می شود؛ و بحث می شود که عقل در عنوان این پژوهش، آیا در بر دارنده عناوین یاد شده است یا جدای از آن ها است؟

نویسنده کتاب، در گفتار سوم، ضمن تعریف و تبیین معنای استنباط، آن را با قانون گذاری مقایسه می کند. استنباط، مجموعه عملیاتی است که برای رسیدن به احکام انجام می شود، نه آفریدن احکام. شخص مستنبط نیز نه واضع حکم بلکه کاشف آن است. ولی قانون در اصطلاح حقوق، مجموعه مقررات و ضوابطی است که توسط مقام صلاحیت دار، انشا و وضع شده است. بنابراین، قانون امری اختراعی خواهد بود و در نتیجه، قانون گذار کسی است که قانون را آفریده است؛ از این رو، قانون گذاری یعنی پدید آوردن و نهادن یک سلسله مقررات کلی که قبلاً وجود نداشته است. بنابراین، حقیقت استنباط، کشف و رسیدن است و حقیقت قانون گذاری، وضع و آفریدن. بنابراین در علم حقوق، منظور از قانون گذاری، عمل قوه مقننه و مراد از استنباط، عمل حقوقدانان است و در دانش فقه، منظور از قانون گذاری، عمل خداوند و منظور از استنباط، عمل مجتهد است.

در گفتار چهارم، حکم شرعی تعریف و با قانون، مقایسه می شود. نویسنده کتاب در مورد ملاک شرعی بودن حکم، می نویسد: &#171؛بنابراین، از دیدگاه دانشمندان فقه شیعه، ملاک شرعیت در قلمرو اثبات، دو امر است: اولاً، منبعی که حکم از آن به دست آمده است باید تکیه بر منابع مورد پذیرش داشته باشد؛ ثانیاً، ملاک معرفت به دست آمده از دیدگاه اخباریان، به میزان قطع است و گرنه حکم، شرعی نیست. آنان بر این باورند که اگر تکیه گاه دست یابی به احکام، نصوص باشد، این قطع فراهم می شود. از دیدگاه اصولیان، میزان معرفت در کتاب و سنت، ظن معتبر است و همین اندازه برای شرعی شمردن حکم، کافی است. درباره عقل، قریب به اتفاق آنان، میزان را قطع می دانند.&#171؛

در فصل پایانی این بخش، در دو گفتار به رویدادهای اندیشه ای تشیع و تسنن درباره عقل و منبع بودن آن، پرداخته می شود. بخش دوم، مربوط به مباحث تصدیقی است که در سه فصل 'قاعده ملازمه'، 'نگاه کتاب و سنت درباره اعتبار عقل' و 'قلمرو کارایی عقل در استنباط'، به انجام می رسد.

دریافت های عقلی، به دو بخش مستقلات و غیرمستقلات عقلی، تقسیم می شود. منظور از مستقلات عقلی، احکامی است که عقل در دستیابی به آن ها از شارع، کمک نگرفته است و بدون دخالت او، درک کرده است؛ و منظور از غیرمستقلات عقلی، احکامی است که عقل با توجه به حکم شارع، آن را بیان می کند. در هر دو بخش مستقلات و غیرمستقلات عقلی، مسأله ای مطرح است به نام قاعده ملازمه که با استمداد از آن، می توان حکم شرعی را استنباط کرد. قالب معروف 'قاعده ملازمه' چنین است: &#171؛کما حکم به العقل، حکم به الشرع.&#171؛ البته منظور از حکم عقل، درک عقل است؛ چرا که در قلمرو قانون گذاری اسلام، تنها خداوند، شایستگی حکم کردن را دارد و وظیفه عقل، تنها کشف اراده یا کراهت الهی و قوانین اوست و دارای مقام حاکمیت و مالکیت نیست تا فرمانش، نافذ باشد.

دانشیان اصول، دلیل اثبات تلازم میان حکم شرع و عقل را که مفاد قاعده ملازمه است، سه امر دلیل خلف، بدهت، و حکمت می دانند.

در غیرمستقلات عقلی هم، همچون مستقلات عقلی، این پرسش مطرح است که آیا از نظر عقلی میان حکم عقل به وجوب مقدمه و حکم شرع به وجوب آن، ملازمه وجود دارد؟ به دیگر سخن، آیا می توان از حکم عقل به وجود مقدمه، حکم شرع به وجوب آن را کشف کرد؟

نویسنده کتاب، در فصل پایانی این بخش، کارایی عقل را در سه حیطة کشف ملاک ها، عقل و تصرف در نصوص، و عقل و قواعد فقهی، به بحث می گذارد. سعید قماش می نویسد:

&#171؛یکی از مهم ترین عرصه های اجتهاد، تصرف در ظاهر نصوص است؛ زیرا تا هنگامی که فقیه به ظواهر نصوص، عمل کند، کار دشواری پیش رو ندارد؛ سنگینی کار، هنگامی است که بخواهد آیه یا روایتی را از ظاهرش برگردانده و مدلول ظاهری آن را به کنار نهد. این جا است که باید برای اجتهاد خود، توجیه منطقی و قابل پذیرش و استوار بر قواعد اصولی و فقهی، داشته باشد ... از اموری که موجب تصرف در ظواهر نصوص می شود، دلیل عقل است و منظور از دلیل عقل، هر گونه یافته های بشری است که به درجه قطع رسیده و دارای نصاب حجیت است. لزوم تصرف در ظواهر نصوص، با کمک دلیل عقل، به خاطر منطبق نبودن مفاد ظاهری آن ها با وقایع خارجی در نگاه مجتهد است ...&#171؛

در بخش پایانی کتاب، در سه فصل به رابطه عقل با دیگر منابع، یعنی کتاب، سنت و اجماع، پرداخته می شود. در فصل اول، ذیل عنوان 'عقل و قرآن' دو گفتار، طرح می شود. در گفتار اول، از عقل و حجیت قرآن، بحث می شود؛ حجیت قرآن، یعنی وجوب پیروی از آن و این امر توقف بر حقانیت آن و اثبات صدور قطعی آن از سوی خداوند دارد و روشن است که برای اثبات حقانیت قرآن و صدور آن از سوی خداوند، نمی توان به آیات خود قرآن، استناد کرد؛ همان گونه که به سنت نیز نمی توان استناد کرد. بر این پایه، به ناچار بار اثبات حقانیت و حجیت آن، بر شانه های عقل، سنگینی می کند و خرد آدمی باید راهی برای حقانیت و حجیت آن، به عنوان اصلی ترین منبع احکام بیابد.

تعارض عقل و ظواهر قرآن، عنوان گفتار دوم است. نویسنده در این گفتار، نتیجه می گیرد که مسأله تعارض میان دلیل عقل و ظواهر قرآن، امری صوری است و چنانچه تعارضی باشد، بدوی و غیرمستقر است.

در فصل دوم، از عقل و حجیت سنت پیامبر و جانشینان بر حق او، بحث می شود. بر حجیت سنت پیامبر و جانشینان او، هم دلیل عقلی و هم دلیل نقلی، می توان اقامه کرد. به دیگر سخن، مسأله حجیت سنت پیامبر و جانشینان او، در متن واقع، دارای حقیقتی است که هر یک از دلیل عقل و نقل، می تواند به طور مستقل، به عنوان مترجم آن متن، قلمداد شوند. در فصل پایانی، حجیت اجماع و سیره عقلا از منظر عقل، بررسی می شود.